

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۴/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۵/۰۲

## پیشنهادی در ریشه‌شناسی جاینام «ابهر»

نادره نفیسی\*

### چکیده

ابهر از شهرهای استان زنجان در راه تهران به زنجان است که نزدیک رودخانه‌ای به همین نام واقع شده است. بنا بر گفته یاقوت حموی در *معجم‌البلدان*، ایرانیان این شهر را *اَوْهَر* می‌نامیده و آن را مرکب از دو بخش آب، و هر به معنی «آسیا» می‌دانسته‌اند. نگارنده مقاله، در آغاز به ارتباط بین آب *āb* و اب *ab* در بخش نخست این جاینام پرداخته، سپس روند تحول تاریخی و دگرگونی آوایی بخش دوم این جاینام، یعنی *har* را روشن کرده است.

کلیدواژه‌ها: جاینام، ابهر، گویش، آسیاب، آب، هر.

## مقدمه

شهر **ابهر** مرکز شهرستان ابهر در استان زنجان است که در ۹۲ کیلومتری شرق و شمال شرقی زنجان در مسیر تهران به تبریز جای دارد. **ابهر رود**، رود بزرگی که در این شهر جاری است، از کوه‌های سرآهند و گردنه الله‌اکبر سلطانیه، کوه رستم، ملاداغی و سندان داغ سرچشمه می‌گیرد و پس از پیوستن به رودهای فصلی ابهر، مزارع و شهرهای همجوار را مشروب می‌کند و سرانجام به دریاچه قم می‌ریزد. موقعیت خاص جغرافیایی، فراوانی آب و چشمه‌های بسیار و گذر ابهر رود و شاخه‌های فراوان آن، حاصلخیزی خاک و سرشاری درآمدهای کشاورزی و در نتیجه رونق اقتصادی و پرداخت مالیات‌های سنگین حاصل از آن به حکمرانان محلی، سبب راه‌اندازی آسیاب‌های آبی بسیاری در این منطقه شد. نام و آثار ساختمان برخی از این آسیاب‌ها، مانند آسیاب مصطفی قلی بیگ، آسیاب دوقلو حاج‌علیخان، آسیاب امام‌قلی بیگ، آسیاب میرزا نورالدین، آسیاب امام‌علی، آسیاب سولاقا، آسیاب وکیل‌الرعا یا هنوز باقی است (آقاجمادی، ۱۳۷۷، ۹۲).

پیشینه سکونت در این منطقه خوش آب و هوا دراز است. کشف آثاری از هزاره‌های پنجم قبل از میلاد در منطقه سلطانیه، یکی از بخش‌های شهرستان ابهر، و نیز آثاری مربوط به هزاره دوم در دره **ابهر رود**، بر دیرینگی سکونت در این ناحیه گواهی می‌دهد. همین دیرندگی پیشینه سکونت است که آبادی آن را به دوران اساطیری منسوب می‌دارد. حمدالله مستوفی (۱۳۶۲: ۵۹)، صاحب *نزهة القلوب*، سازنده شهر **ابهر** را کیخسرو کیانی می‌داند.

موافق با این ویژگی‌ها، مورخان از دیرباز، **ابهر** را شهر آسیاب‌های آبی خوانده‌اند. یاقوت حموی (۱۳۸۰: ۹۸/۱)، جغرافی‌دان قرن هفتم هجری، در *معجم البلدان* می‌نویسد که این نام مرکب از دو هجای **آب** و **هر** به معنای «آسیاب» است:

**ابهر** شهری نامبردار میان قزوین، زنجان و همدان است که ایرانیان آن را **اَوْهر** خوانند. يك ایرانی می‌گفت: **ابهر** مرکب است از **آب** و **هر**، به معنی «آسیاب» زیرا که در آن آسیاب‌های آبی بوده است.

این توجیه، افزون بر همخوانی داشتن با شرایط تاریخی و جغرافیایی ابهر، می‌تواند به شناخت ما از سیر تحوّل کلمه از دیدگاه زبان‌شناسی تاریخی کمک کند.

## متن

بخش اول و سازه نخستین این واژه با «آب» فارسی کنونی یکی است. آب در ایرانی باستان، به صورت *-ap/-āp* بوده است (نک: Bartholomae, 1904: Aiw 325). بنابراین، بازماندن این سازه در نام شهر ابهر، با واژه کوتاه آغازین، به صورت *-ab* اشکالی در پذیرفتن قول یاقوت حموی پدید نمی‌آورد.

اما در توجیه سازه دوم نام ابهر؛ یعنی *هر* (*har*) به معنای «آسیاب»، ناگزیر باید توجه کرد که زبان آن منطقه زبان سرزمین مادنشین قدیم است. از این روی، آن دگرگونی آوایی که در آس و آسیاب روی داده است، ویژه زبان فارسی و مناطق جنوب غربی است و در این گروه از زبان‌های ایرانی دیده نمی‌شود. برای ریشه‌یابی *har* در نام ابهر با این معنی، دو پیشنهاد می‌توان مطرح کرد که در ساخت هر دو، ریشه ایرانی باستان *-ar*' به معنای «له کردن، کوفتن، آسیاب کردن» (Bartholomae, 1904: Aiw 83) بازمانده از *\*al-* هندواروپایی به معنای «کوفتن و آسیاب کردن» بی‌گمان به کار رفته است.

ریشه *-ar*' ایرانی باستان از اصل هندواروپایی *\*al-* به معنای «آسیاب کردن، آرد کردن، نرم کردن» است که برابر با واژه یونانی *άλει* به معنای «آسیاب شده، آرد شده» است. همچنین صورت اوستایی (*\*arta*) *aša* که صفت است به معنای «آرد شده، ساییده شده» (Pokorny, 1994: IEW 28; Bartholomae, 1904: Aiw 239, 1286; Emmerick, ) 10 SGS (1968) و سنسکریت *atta* به معنای «غذا، خوراک» از این ریشه مشتق شده‌اند. در فارسی میانه زردشتی: *ārd* (آرد)، در سغدی *ārt/rt* (آرد) (Gharib, 1995: 1479)، در سکایی *-āDa* (آرد)، *ārr* (آسیاب کردن) و در خوارزمی *'rd* (آرد) از همین ریشه است. صورت اوستایی *\*arəna* (کوبنده، له کننده) در *yāvarəna* (کوبنده جو و غله) که به جای *yava-arəna* آمده است و *ārdan* فارسی میانه «آسیاب کردن» نیز از همین ریشه مشتق شده است. در بختیاری: صورت *ardān* (آسیاب کردن)، در پشتو *ōRə* (آرد)، در یغناپی: *ārt* (آرد) (Bailey, 1979: DKhs 17, 22) (آرد)، در بلوچی *ārt* (آرد)، در کردی *ārd, ār* (آرد) (Horn, 1893: GNE 13)، در تالشی *ārda/ōrda* (آرد) (حسن دوست، ۱۳۸۹: ۱/۵۵۱)، در گزی: *ār* (آس، آسیاب) (هتان: ۶۲۵/۲) نیز از ریشه *-ar* مشتق

شده‌اند. نیز فارسی آرد، ارد، ارده، هرده به معنای ساییده شده دانه‌های روغنی و نرمه و آس کرده یا نرم کوفته حبوب چون جو و گندم و برنج و نخود و باقلا (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه) و احتمالاً صورت آذری *ūn (R-nā)* به معنای «آرد» نیز به این ریشه مربوط است (منصوری، ۱۳۸۴: ۴۴).

فزون‌تر آن که واژه آس فارسی را نیز از این ریشه می‌دانند. واژه آس را فرهنگ فارسی معین چنین معنی می‌کند:

دو سنگ گرد و مسطح بر هم نهاده و سنگ زیرین در میان میلی آهنین و جز آن از سوراخ میان سنگ زیرین در گذشته، و سنگ فوقانی به قوت دست آدمی یا ستور یا باد، یا آب و برق و بخار چرخد و حبوب و جز آن را خرد کند و آرد سازد.

و نیز آسیاب را «(۱) آسی که به قوت آب چرخد؛ (۲) (توسعاً) هر نوع آس».

آس فارسی مرکب است از همان ریشه *ar-* و پسوند *-tra/-θra* (Jackson, 1892: §791, 221) ایرانی باستان است. این پسوند، در شمار پسوندهای اولیه است که مستقیماً به ریشه قوی افزوده می‌شود و از آن، بیشتر اسم‌های خنثی و گاه صفت می‌سازد؛ مانند: *xšaθra-* (شهریاری) و *puθra-* (پسر) و *miθra-* (مهر). گروه واجی *-θr-* ایرانی باستان، بازمانده از *tr* و *tl* هندواروپایی، در زبان‌های ایرانی غربی و جنوبی، مانند فارسی باستان، به همخوان صفیری *ç* تبدیل می‌شود (ibid.)، اما در زبان‌های ایرانی غربی و شمالی به *-hr-* ابدال می‌یابد. در نتیجه چنین تبدیلی است که *puθra-* اوستایی برابر است با *puça* فارسی باستان (Kent, 1953: 78).

همچنان‌که از صورت شمالی *puθra*، با ابدال *-θr-* به *-hr-*، *puhr* (pwhr) بملوی اشکانی و سپس واژه پور و از *puça* فارسی باستان *pus* فارسی میانه و پس و پسر فارسی بازمانده است، آس فارسی نیز باید بازمانده از همین قاعده ابدال باشد: از ریشه *ar-* ایرانی باستانی و *-θra-*، یعنی *\*ar-θra-*، نخست در فارسی باستان، با ابدال *-θra-* به *-ça-* و حذف *r* - که احتمالاً همین حذف به بلندی واکه آغازین واژه انجامیده است - واژه *\*āça-* و سپس آس و *āsyag* و *āsyāb* بملوی به دست آمده است (Mackenzie, 1971: CPD)

13). دیگر این که از  $*ar-θra-$  ایرانی باستان، با ابدال منظم  $-θr-$  به  $-hr-$  و حذف  $r$  نخستین واژه، صورت جدید  $ahr$  در گویش انارکی (ابراهیمی انارکی، ۱۳۸۷: ۹۰) به معنای «آسیاب، آسیاب دستی» بازمانده است. در گویش مهدینان همین صورت با حذف  $h$ ، میسر شده است: مانند  $(v)ār/ā$  نیز ژربون / اربون  $(v)ār-bun$  (مزدایور، ۱۳۷۴: ۱۷۲). در این مورد، گویا که حذف همخوان  $h$  به بلندی واکه پیش از خود انجامیده و یا اصلاً این ریشه به شکل  $ār$  به کار رفته است.

به همین روال، در راستای صورت جنوبی این واژه در گویش‌های زنده کنونی، مانند  $āsiyāv$  (ابراهیمی انارکی، ۱۳۸۷: ۴۷) در انارک و  $āsiyo$  (سلامی، ۱۳۸۵: ۱۰۴) و  $āsiyowrōn$  و  $āsiyow$  در گویش نقوسان تفرش (درودیان، ۱۳۸۷: ۳۲)، همان صورت  $ār$  در خوانسار و سنگسر و سمنان و  $āra$  به معنای «آسیاب و عساری»، در سمنان و دلجان (آذری، ۱۳۸۷: ۳) و  $ārey$  به معنای «آسیاب»، در گویش افتری (هتان: ۴) بر جایند.

مانند همین تقابل و دوگانگی در ابدال  $-θra-$  ایرانی باستان به همخوان صفیری  $θ$  در گویش‌های جنوبی و  $-hr-$  در گویش‌های شمالی را در واژه  $dās$  فارسی نیز می‌توان دید. این واژه باید از ریشه  $^3dā-$  ایرانی باستان (Bartholomae, 1904: Aiw 716) در معنای «بریدن»، مشتق شده باشد که با پسوند  $θra-$  به صورت  $*dāθra-$  ایرانی باستان آمده است (ابوالقاسمی، ۱۳۶۷: ۹۲) و در فارسی باستان به صورت  $*dāça$  و سپس  $dās$  درآمده است و صورت شمالی به ضبط فرهنگ فارسی معین (۱۳۵۷: ذیل واژه) آن  $dāre$  و  $dāra/dāra$  در گویش مهدینان است.

اما  $har$  در ابهر به معنای «آسیاب» و برابر با  $ās$  فارسی دربردارنده ابدال و جابه‌جایی واجی دیگری نیز هست. مثالی از این گونه جابه‌جایی واج‌ها را در تقابل صورت اوستایی  $āθrava-$  اوستایی و  $átharvā$  (Jackson, 1892: 59, §191) سنسکریت می‌توان دید. در اینجا، در مجموعه  $-āθra-$  و  $-áthar-$  جابه‌جایی  $h$  و  $a$  روی داده است، یعنی به این قیاس، در  $-ar-θra-$ ، ضمن ابدال  $θ$  به  $h$  و حذف  $r$ ، واکه  $a$  نیز جابه‌جا شده و پس از

حذف *a* پایانی، واژه به صورت *har* درآمده است.

ابدالی از این دست را در رشته بلندی از واژه‌های مشتق از ریشه *-ar*' که همین معنای «آسیاب شدن و خرد شدن» را در خود دارد، می‌توان برشمرد: *hardan* در فارسی فیروزآبادی، *harnen* «آسیاب کردن»، در زبان کردی، *harden* (آذری، ۱۳۸۷: ۴۰۶) به معنای «آسیاب کردن و کوبیدن»، *har* در فارسی یزدی و گویش مهدینان به معنای «تفاله و بازمانده دانه‌های روغنی» مانند کنجد و نیز *harura* (آذری، ۱۳۸۷: ۴۰۷) در زبان تاتی، به معنای «پالوده رقیق» و *harira* در گویش مهدینان به معنای «فرنی و خوراک نرم شده» و رقیق برای *harisa* و *harisa* به معنای «نوعی آش و هلیم».

در این جا، می‌توان این پرسش را در میان نهاد که آیا آن صورت نوشتاری بملوی را که به *-ār, ārdan* به معنای «آرد کردن و آسیا کردن» برمی‌گردانیم، نباید مانند *hardan* فارسی فیروزآبادی و *harden* فارسی در فین بندرعباس و *harnen* گویش کردی ناحیه بیجار منطبق با همین مصدرها و به شکل *hardan* خواند؟

### نتیجه

به دنبال این مثال‌ها، دومین پیشنهاد را برای ریشه‌یابی *har* می‌توان آورد و آن، احتمال برگرفته شدن این سازه در نام شهر ابهر در دورانی تازه‌تر است. در این گمان، همین شکل *har*، که صورت جدیدتری از این خانواده است، همراه با *-ab*، که شکلی گویشی است از آب، ترکیب شده و نام ابهر را ساخته است.

بدین‌گونه قول یا قوت حموی را در معنای نام شهر ابهر می‌توان پذیرفت و با قواعد زبان ایرانی آن را توجیه کرد. معنای «آب آسیاب» و «آسیای آبی» برای ابهر پذیرفتنی است و واژه مرکبی از آن یکی از زبان‌های غربی و شمالی ایرانی است و هنگامی که زبان محلی و بومی قدیمی، جای خود را به ترکی می‌دهد، ترکیب دورگه ابهرچای به معنای «رود ابهر» که اصلاً یعنی «رود آب آسیاب» یا «رود آسیای آبی» جای آن را می‌گیرد. بدین روی، ابهر را باید از آن جمله جاینام‌های ایرانی دانست که معنای آن آشکار است و تاریخچه‌ای از زندگانی دراز شهری دیرپای را بیان می‌کند.

## کتابنامه

- ابراهیمی انارکی (۱۳۸۷)، فرهنگ کویر، تهران: گلستان ادیب.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۶۷)، پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: کتابسرای بابل.
- آذری، غلامرضا (۱۳۸۷)، فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی، تهران: نشر هزار.
- درودیان، ولی‌الله (۱۳۸۷)، گویش نقوسان تفرش، تبریز: آیدین.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۷۹)، آذربایجان در سیر تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ج ۲، تهران: مینا.
- سلامی، عبدالنبی (۱۳۸۵)، گنجینه گویش‌شناسی فارس، دفتر سوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- شالچی، امیر (۱۳۷۰)، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، تهران: نشر مرکز.
- معین، محمد (۱۳۵۷)، فرهنگ فارسی معین، تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، (۱۳۷۷)، تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا.
- مزدایور، کنایون (۱۳۷۴)، واژه‌نامه گویش مهدیان شهر یزد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یاقوت حموی (۱۳۸۰)، معجم‌البلدان، ترجمه علینقی منزوی، تهران: میراث فرهنگی کشور.
- منصوری، یدالله (۱۳۸۴)، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان بھلوی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، نزهة القلوب، تصحیح گای لسترخ، تهران: ارمغان.
- یاوریان، اکبر (۱۳۸۵)، واژه‌نامه لری، تهران: نشر افلاک.

Bailey, H. (1979), *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge

Emmerick, R.E. (1968), *Saka Grammatical studies*, London.

Gharib, B. (1995), *Sogdian Dictionary*, Theran.

Horn, P. (1893), *Grundriss der neupersischen*, Strassburg.

Jackson, A. V. W. (1892), *Avesta Grammar and Reader*, Stuttgart.

Kent, R. G. (1953), *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.

Mayrhofer, M. (1980), *Kurzgefaßtes etymologisches wörterbuch, des Altindischen*, I-IV, Heidelberg.

Pokorny, J. (1994), *Indogermanisches etymologisches wörterbuch*, I-II, Tübingen-Basel.

Bartholomae, Ch. (1904), *Altiranisches wörterbuch*, Berlin.

Mackenzie D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

## On the Etymology of Toponym *Abhar*

*Nadereh Nafisi*

*Islamic Azad University – Center for the Great Islamic Encyclopaedia*

### Abstract

*Abhar* is one of the cities of Zanjan province located Tehran and Tabriz, near a river by the same name. According to Yāqūt Ḥamavī in *Mu'jam al-Buldān*, the Iranians called the city, *Auhar*, they believed it was composed of two parts: *āb* (water), and *har* (mill). This paper is devoted to the etymology of toponym *Abhar*, which author will discuss in two parts; firstly the relationship between “water” (*āb*) and *ab* will be discussed and then the process of historical evolution and phonetic transformation of the second component of this toponym (i.e., *har*) will be described.

**Keywords:** *Toponym, Abhar, Dialect, Mill, Water, har.*